

با سلام خدمت آقای شهبازی عزیز و اعضای محترم گنج حضور

در برنامه شماره ۹۸۵ بار دیگر شما به ما یادآوری کردید که وقتی قبض آمد، فوراً چاره آن قبض را بکن! از نامرادیت چیزی یاد بگیر و فضا را

باز کن!

شما گفتید:

۱- این مسئولیت ماست که هنگام انقباض، چاره آن قبض را بکنیم!

۲- باید بدانیم که خداوند چگونه می‌خواهد چیزی را به ما یاد بدهد!

۳- خداوند پر از رحمت است و می‌خواهد رحمتش را لحظه به لحظه به ما بدهد!

پس چرا ما یاد نمی‌گیریم که چگونه از رحمت او برخوردار شویم؟ چرا؟ جواب این سوال هم با توضیحات عالی شما مشخص شد!

برای اینکه ما کمک را از چیزهای آفل می‌خواهیم!

برای اینکه ما ذهن مان را به مرکزمان می‌آوریم!

برای اینکه ما یک جسم را به مرکز خود راه می‌دهیم!

برای اینکه ما اجازه نمی‌دهیم با اتصال به او، رحمتش شامل حال ما شود!

هر کجا دردی، دوا آن جا رود

هر کجا پستی‌ست، آب آن جا دود

-مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۱۹۳۹

من اول باید اعتراف کنم که من نیاز به داروی شفابخش زندگی دارم و سپس ذهنم را خاموش خاموش کنم، تا اینکه آب زندگی در وجود من

سرازیر شود. سالهاست که سعی می‌کنم که این کار را انجام دهم، ولی دوباره اسیر الگوها و عادات کهنه و تکراری همیشگی می‌شوم و به دام

ذهن می‌افتم! اما در تجربه جدیدی تکرار زیاد ابیات مولانا روی من کار کرد و به لطف شما توانستم فضاگشایی را تجربه کنم.

تجربه خودم را در این رابطه را با دوستان به اشتراک می‌گذارم.

آخر هفته گذشته، دو دختر ما پیش یکدیگر بودند و دو روز را با هم سپری کردند. بعد از صحبت تلفنی با یکی از آنها متوجه شدم که آنها با هم دعوا کرده‌اند!

به گفته دخترم، علت دعوی آنها فقط یک اختلاف نظر بود. من هم جستجویی برای پی بردن به جزئیات جر و بحث آنها نکردم و سکوت را اختیار کردم.

بعد از قطع کردن تلفن، من ذهنی من یا گرگ پیر در من بیدار شده و مرا دچار ترس و اضطراب زیادی کرده و دوباره عادت شرطی شده ملامت در من فعال شده و داشت مرا گیج می‌کرد! اما این بار یک فرق مهم داشت و آن این بود که قبل از اینکه به چاله شرطی شده همیشگی بیفتم، زندگی این بیت مولانا را در ذهنم نمایان کرد.

ترس و نومیدیت دان آوازِ غول

می‌کشد گوشِ تو تا قَعْرِ سُفول

-مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۱۹۵۷

در مثنوی دنبال این بیت گشتم، تا به توصیه شما ایات اطراف آن را بخوانم و خود را از این انقباض رها کنم. ابیاتی را که می‌توانست چاره کار من باشد، نوشتم و بارها و بارها تکرار کردم.

هر کجا دردی، دوا آن جا رَوَد

هر کجا پستی‌ست، آب آن جا دَوَد

-مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۱۹۳۹

آبِ رحمت بایدت، رَوُ پست شو

وآنگهان خورِ خمرِ رحمت، مست شو

-مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۱۹۴۰

رحمت اندر رحمت آمد تا به سَر

بر یکی رحمتِ فرو ما ای پسر

-مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۱۹۴۱

چرخ را در زیر پا آر ای شجاع

بشنو از فوقِ فلک، بانگِ سَماع

-مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۱۹۴۲

پنبهٔ وسواس بیرون کن ز گوش

تا به گوشات آید از گردون، خروش

-مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۱۹۴۳

این پنج بیت را تکرار کردم و در حین تکرار ناگهان معنی این نیم بیت زیبا، «آب رحمت بایدت، رو پست شو»، برایم باز شد و مرا از این چالش

نجات داد! حتی آن شب توانستم بدون مزاحمت من ذهنی‌ام خوب بخوابم و این برای من یک معجزه است! به لطف خداوند و به کمک شما

من توانستم زندگی را در دخترم بینم و او و خودم را ببخشم و بقیه کار را به دست زندگی بسپارم.

آب رحمت زمانی به من خواهد رسید که من بتوانم خودم را به زندگی وصل کنم! تنها راه این وصال این است که من ذهن خود را بوسیله

ابیات مولانا ساکت کنم و منتظر بمانم تا زندگی خودش فضا را در من باز کند! من فقط بیت ها را تکرار کردم و بس! ابیات مولانا معجزه

می‌کند و با تکرار زیاد بالاخره ما را به فضای یکتایی و یا فضای گشوده شده این لحظه سوق می‌دهد!

از سخن‌گویی مجوید ارتفاع

منتظر را به ز گفتن، استماع

-مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۳۳۱۶

آقای شهبازی عزیز، از شما بی نهایت سپاسگزارم که با تکرار زیاد این ابیات در هر برنامه، ما را از ذهن‌مان جدا کرده و اصل ما را به ما نشان

می‌دهید.

با تشکر فراوان

شهین از آلمان